2- سورة البقره آيات 1 تا 5

تفسير كشف الاسرار و عدة الابرار معروف بتفسير خواجه عبدالله انصاري

تاليف رشيدالدين الميبدوي (520 هجري)

2 Surah Al-Baqarah verses 1 to 5

Tafsir Kashafal asraar wa Uddatulabrar by Rasheeduddin Almeybodi

تفسير كشف الاسرار و عدة الابرار معروف بتفسير خواجه عبدالله انصاري

تاليف رشيدالدين الميبدوي (520 هجري)

2 Albaqarah kashaful asrar wa uddatulabrar by

Rasheedudin Al-Meybodi (520 Hijri)

هو

121

كشف الأسرار و عُدَّةُ الأبرار

ابوالفضل رشيدالدين الميبدوى

مشهور به تفسير خواجه عبدالله انصارى

تحقيق علي اصغر حكمت

به كوشش: زهرا خالوئى

2- سورة البقره

تفسير آيات 1 الىٰ 5

{1}الم
{2}ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ ۛ فِيهِ ۛ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ
{3}الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ
{4}وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ
{5}أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ ۖ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

النوبة الاولى

قوله تعالى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان.
الم (1) سرّ خداوندست در قرآن
ذلِكَ الْكِتابُ اين آن نامه است. لا رَيْبَ فِيهِ كه در آن شك نيست. هُدىً لِلْمُتَّقِينَ (2) راه نمونى

پرهیزگاران را.
الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ایشان که بنا دیده و پوشیده میگروند. وَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ و نماز بپای میدارند بهنگام خویش. وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ (3) و زانچه ایشان را روزی دادیم هزینه میکنند.
وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ و ایشان که میگروند بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ بآنچه فرو فرستاده آمد بر تو از قرآن، و جز زان هر چه بود از پیغام و فرمان وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و هر چه فرو فرستاده آمد پیش از تو از سخن و کتب و صحف. وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (4) و بسرای آن جهانی بی گمان میگروند.
أُولئِكَ عَلى هُدىً مِنْ رَبِّهِمْ ایشان که بدین صفت‌اند بر راه نمونی و نشان راست انداز خداوند ایشان.
وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (5) و ایشانند که بر پیروزی و نیکی بمانند جاودان.

النوبة الثانية
الم (الف لام میم) بدانك این سورة البقره را فسطاط القرآن گویند از بسیاری احکام و امثال که در آنست، و در زمان وحی هر که این سورة و آل عمران خوانده بودی او را حبر میگفتند، و در میان قوم محترم و مکرّم بود و در چشمها بزرگ.
مصطفی صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم لشکری بجایی میفرستاد و در میان ایشان پیران و مهتران بودند، یکی که ازیشان بسن. کمتر و کهتر بود بریشان امیر کرد بسبب آنك سورة البقرة دانست.
گفتند: «یا رسول اللَّه هو احدثنا سنّا. قال معه سورة البقره»
و در خبرست از مصطفی علیه السلام که ثواب خواندن آن هر دو سوره فردا آید در صورت دو میغ و بر سر خواننده آن سایه می‌دارند. و گفت هر خانه که در آن سورة البقره برخوانند سه شبان روز شیطان از آن خانه بگریزد. عبد اللَّه بن مسعود گفت شیطان بر عمر خطاب رسید در کویی از کویهای مدینه و با وی برآویخت عمر او را بر زمین زد، شیطان گفت دعنی حتی اخبرك بشيء يعجبك، عمر دست از وی بازگرفت، آنکه گفت یا عمر بدانك شیطان هر گه که از سورة البقرة چیزی بشنود بگدازد از شنیدن آن و بگریزد. و له خبج کخبج الحمار.
و قال صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم تعلّموا البقرة فانّ اخذها برکة، و ترکها حسرة و لن تستطیعها البطلة، قیل یا رسول اللَّه و ما البطلة؟ قال السحرة.
و عن وهب بن منبه قال من قرأ فی لیلة الجمعة سورة البقره و آل عمران کان له نور ما بین عجیبا و غریبا. قال وهب عجیبا اسفل الارضین و غریبا العرش: ابو الیمان الهوزنی گفت: در عهد ما مردی بود تازه جوان، شبی بخفت، بامداد که برخاست موی سرو محاسن وی همه سپید بود. گفتیم چه رسید ترا در خواب؟ گفت قیامت نمودند ما را در خواب، و وادی عظیم دیدم از آتش و بر سر آن جسری باریك بر حدّ تیغ شمشیر، و مردم را بنامهای ایشان میخواندند و بر آن جسر میگذرانیدند، یکی می رست و دیگری می‌خست، یکی میگذشت و یکی در آتش می‌افتاد، آن گه مرا خواندند بنام خود رفتم بر آن جسر و میلرزیدم و براست و چپ میچسبیدم، آخر دو مرغ سفید را دیدم یکی براست و یکی بچپ و مرا راست میداشتند و از آتش نگاه میداشتند، تا آخر بآن جسر باز گذشتم. آن گه آن مرغان را گفتم که شما چه باشید و کی‌اید؟ گفتند. ما سورة البقره و آل عمران که اللَّه تعالی ترا بما خلاص داد که ما را بسیار خوانده‌ای.
بو ذر غفاری رضي الله تعالىٰ عنه از مصطفی پرسید که از قرآن کدام سوره مه؟ جواب داد که سورة البقره. پرسید که از این سوره کدام آیت بزرگوارتر؟ گفت: آنچه در آن کرسی یاد کرده است یعنی آیة الکرسی که پنجاه کلمه است همه تقدیس خداوند عزّ و جل.
و در سورة البقرة پانزده مثل است، و صد و سی حکم، و خود در آیة دین بآخرپسورة چهارده حکم است، و جمله سوره دویست و هشتاد و شش آیت است بعدد کوفیان.
و شش هزار و صد و یازده کلمت است، و بیست و پنج هزار و پانصد حرف، و در مدنی شمرند این سورة را که از اوّل تا آخر بمدینه فرو آمد، مگر آیت وَ اتَّقُوا يَوْماً تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ که این آیت بکوه منا فرود آمد روز عید اضحی و مصطفی در آخر خطبه عید بود و این آیت هم در مدنی شمرند که مصطفی آن گه مقام بمدینه داشت. و هر چه از قرآن در آن ده سال یا سیزده سال آمد که مصطفی بمکه

بود پیش از هجرت آن همه مکی است و هر چه در آن ده سال آمد که مصطفی بمکه بود آن همه مدنی است، هر چند که بمدینه بودی مقیم یا از مدینه مسافر. چنانك قرآن آمد به تبوك و بدر و طائف آن همه مدنی شمرند، که آن گه مقام بمدینه داشت، نه بینی که شب معراج بشام قرآن برو فرو آمد. و بآسمان او را قرآن دادند و آن همه مکّی شمرند که او را از مکه بشام و آسمان برده بودند.
و درین سورة بیست و شش جای منسوخ است مع اختلاف العلماء فیه و چنانك بآن رسیم و شرح دهیم ان شاء اللَّه.
اکنون تفسیر گوئیم: بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم الم: علما را اختلاف است باین حروف هجا که در ابتداء سورتهاست، محققان علما بر آنند که این از متشابهات قرآن است، که علوم خلق از آن قاصر است و اللَّه بدانستن آن مستأثر. میگوید وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ. اللَّه داند که چرا این حروف از دیگر حروف اولی‌تر بود بیان کردن، سرّ این بجز اللَّه نداند. بو بکر صدیق ازینجا گفت «اللَّه را در هر کتاب سرّیست و سرّ او در قرآن این حروف است» بعضی از مفسّران گفتند که این نام سوره است بدلالت این خبر که مصطفی علیه السّلام گفت: «انّ اللَّه تعالی قرأ طه و یس قبل ان یخلق السماوات و الارض بالف عام».
اللَّه تعالی طه و یس برخواند پیش از آفرینش آسمان و زمین بهزار سال، معنی آنست. که سوره طه و یس جمله برخواند پس دلیل است اینکه طه و یس نام سوره است. ابن عباس گفت: سوگندهاست که اللَّه تعالی یاد میکند بحروف هجا که مدار نامهای نیکو و صفتهای بزرگوار خداوند عزّ و جل باین حروف است.
و مراد باین سه حرف جمله حروف تهجّی است، و در لغت عرب رواست که جمله را ببعض عبارت نهند چنانك گفت اذا قیل لهم ارکعوا لا یرکعون رکوع گفت و مراد بآن جمله نمازست و قال تعالی وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ یرید به الصلاة و قال تعالی بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ یعنی به جمیع الأبدان. فکذلك عبّر اللَّه تعالی بهذه الحروف عن جملة الحروف.
و هم از ابن عباس روایت کنند که گفت: الم ای انا اللَّه اعلم چنانست که الف اشارت است بانا و لام اشارت است با علم. هر حرفی بجای خویش معنی میدهد برّ خویش. و گفته‌اند الم معنی آنست که الم بك جبرئیل أی نزّل به علیکم. یعنی این آن حروف است که جبرئیل از آسمان فرود آورد بشما.
و گفته‌اند که رسول خدا در صدر اسلام در نمازها قراءت آشکارا خواندی، مشرکان بر در مسجد بایستادند و گفتند لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فیه. یکی صفیری میکرد و یکی دست میزد یعنی که تا کسی از رسول خدا قرآن نشنود، که رسول خدا هر گه که قرآن خواندی هر کس که شنیدی همگی دل خویش بوی دادی و بآن مشغوف گشتی، مشرکان چنان میکردند تا مردم را از سماع وی باز دارند.
رسول خدا چون دید که ایشان چنین میکنند در نماز پیشین و دیگر جهر بگذاشت و قراءت نرم خواند.
اما در نمازهای دیگر هم چنان بآواز میخواند، و مشرکان هم چنان آمدند و تصفیر و تصفیق میکردند، و رسول خدا بآن دلتنگ و رنجور میشد پس ربّ العالمین ان حروف تهجّی فرو فرستاد بیرون از عادت و بر خلاف سخن ایشان تا ایشان چون آن بشنیدند، ایذاء رسول بگذاشتند، و از تعجّب بآن سخن باستماع آن و ما بعد آن مشغول شدند و این قول ابو روق است و اختیار قطرب.
قومی گفتند این حروف در ابتداء سورتها اظهار اعجاز قرآنست و تنبیه عرب بر صدق نبوت و رسالت مصطفی، که چون کافران گفتند إِنْ هَذا إِلَّا إِفْكٌ افْتَراهُ این قرآن سخنیست که محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از ذات خویش میگوید و از بر خویش مینهد، «لَوْ نَشاءُ لَقُلْنا مِثْلَ هذا.» اگر خواهیم ما نیز هم چنان بگوئیم. ربّ العالمین گفت: اگر چنانست که شما می‌گویید فأتوا بسورة من مثله، شما نیز از بر خویش سوره چنان بنهید، که این کتاب از این حروف تهجّی است که لغت شما و زبان شما و کلام شما بنا برین حروف است. پس چون نتوانستند و از آن درماندند معلوم شد که قرآن معجز است.
و اهل سنت گفته‌اند این حروف گواهی بداد و بیان کرد که قرآن را حروف است و بحروف قایم است، و هر که جز این گوید حقّ را مکابر است و معاند، و در آن ملحد.
و بدانك مردم درین حروف سه گروه‌اند: قومی از اهل بدعت گویند مخلوقست هم در کلام خالق هم در کلام مخلوق، قومی گویند در قرآن نامخلوقست و در غیر قرآن مخلوق، و این هر دو فرقه بر باطلند. و از حق دور بآنچه گفتند، و فرقه سوم اهل سنّت‌اند که گفتند: حروف هر جای که هست علی الاطلاق

نامخلوقست بی آنك در آن تفصیل آرند یا تمییز کنند، و دلیل بر قول اهل سنة از قرآن آنست که میگوید آن را که آفریند کُنْ فَيَكُونُ اگر این کاف و نون مخلوقست پس کافی و نونی دیگر باید تا این «کن» با آن دو حرف بآفریند. و اگر آن دو حرف نیز مخلوقست پس دو حرف دیگر باید خلق آن را، و این هرگز به نرسد معلوم شد که حرف باصل نه مخلوقست. و از جهت سنّة امیر المؤمنین علی ع گفت مصطفی را پرسیدم از ابجد هوّز حطّی، فقال «یا علی ویل لعالم لا یعرف تفسیر ابی جاد: الالف من اللّه و الباء من البارئ و الجیم من الجلیل»

رسول خدا خبر داد که این حروف در کلام آدمیان هم از نام خدای عزّ و جل است و نامهای خدا باجماع قدیم است، ازینجا گفت عیسی ع در بعضی از اخبار که بنامهای اللّه سخن میگویند اینان انگه بوی عاصی میشوند. و یکی پیش احمد بن حنبل نشسته بود گفت فلان کس میگوید. که اللّه چون حرف را بیافرید اضطجعت اللام و انتصبت الالف فقالت لا اسجد حتی اؤمر.» امام احمد گفت این سخن کفر است و گوینده این کافر، من قال انّ حروف التهجّی محدثة فهو کافر، قد جعل القرآن مخلوقا.

و شافعی گفت «لا تقولوا بحدث الحروف فانّ الیهود اوّل من هلکت بهذا و من قال بحدث حرف من الحروف فقد قال بحدث القرآن.»

ذلك الكتاب: ذلك بمعنی هذا میگوید این نامه و معلوم است در لغت عرب که هذا آن اشارتست که فرا چیز موجود توان گفت دلیل است این و نظایر این هر جای که «هذَا الْقُرْآنُ» گفت که قرآن بزمین است و موجود، و حاصل بحقیقت، و خلق بموجود محجوج‌اند نه بمعدوم.

الْكِتابُ لا رَيْبَ فِيهِ: الف و لام تعریف است، پارسی آنست که این آن نامه است که در آن هیچ شك نیست و روا باشد که گویی این آن نامه است که از اللّه بیاید هیچ شك نیست، منه بدأ و الیه یعود. و اگر بر لا ریب وقف کنی نیکوست معنی آن بود که نامه این است بی هیچ شك چنانك گویی «دار فلان هی الدّار، خطّ فلانٍ هو الخط» سرای فلان کس سرای چنان بود، خط فلان کس خط چنان بود آن گه ابتدا کن فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ در آن نامه هدی است متقیان را و اگر خواهی به پیوند ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فِيهِ این آن نامه است که شور دل را جای نیست در آن، پس هدی در موضع نصب باشد بر نعت یا بر مدح ای نزّل هدی یا انزلناه هدی.

ریب شور دل بود و آمیغ رای

قال النبي: یذهب الصالحون اسلافا و یبقی اهل الریب.»

قال بعضهم «اهل الریب من لا یأمر بالمعروف و لا ینهی عن المنکر».

اگر کسی گوید لا ریب فیه اقتضاء آن میکند که کس را در قرآن شك نباشد و در گمان نبود، و معلوم است که ایشان که باین مخاطب بودند در آن بشك بودند که

- یکی از ایشان میگفت إِنَّ هذا لَسِحْرٌ مُبِينٌ.
- یکی میگفت أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ
- یکی میگفت إِنْ هَذا إِلَّا إِفْكٌ افْتَراهُ.

جواب آنست که لا ریب اگر چه بلفظ نفی است بمعنی نهی است یعنی لا ترتابوا فیه، چنانك جای دیگر گفت: فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِي الْحَجِّ و قد تری من الحاج من یرفث و یفسق و یجادل، فمعناه اذا لا ترفثوا و لا تفسقوا و لا تجادلوا. و محتمل آن بود که نفی ریب با هدی شود یعنی لا ریب فیه، انّه هدی للمتّقین.

و «هدی» در قرآن بر دو وجه است یکی بمعنی دعا، و بیان دیگر بمعنی هدایت و توفیق. امّا انك بمعنی دعا است آنست که گفت جلّ جلاله و انك لتهدی الی صراط مستقیم. اینجا دعا و بیان خواهد که از هدایت در مصطفی جز دعا نبود چنانك گفت «انّك لا تهدی من احببت و لکن اللّه یهدی من یشاء و تهدی من تشاء انت ولیّنا. و کذلك قوله و أمّا ثمود فهدیناهم اینهم بمعنی دعاست که ثمود را هدایت نبود.

وجه دیگر هدی بمعنی توفیق و تعریف است که اللّه بآن مستأثر است، و در قرآن دویست و سی و شش جای ذکر هدی است و حقیقت معانی آن همه باین دو اصل باز گردد که گفتیم.

لِلْمُتَّقِينَ یعنی الذین یتّقون الشرك. متّقی اینجا موحّد است، و تقوی از شرك، و دلیل برین آیت آنست که بر عقب می‌آید و مصطفی ع گفت: جماع التّقوی فی قول اللّه عزّ و جل انّ اللّه یأمر بالعدل و الاحسان.»

الآية. و حقيقت تقوى پرهيزگارى است يعنى كه بطاعت خدا بپرهيزد از خشم و عذاب خدا، يقال اتّقى فلان بترسه اذا تحرّز به. و اصل آن پرهيزگارى از شرك است و هو المعنى بقوله تعالى وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ، وَ إِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ. و بقوله يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ پس پرهيزگارى از معاصى و هو المراد بقوله: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ پس پرهيزگارى از شبهات و فضولات و هو المشار اليه بقوله: امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوى و بقوله إِنْ أَوْلِياؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ.

اما وجه تخصيص متّقيان بهدايت قرآن درين آيت پس از آنك جاى جاى ديگر خلق را بر عموم گفت «هُدىً لِلنَّاسِ» آنست كه همه خلق بآن محجوج‌اند و بران خوانده، و متقيان على الخصوص بآن منتفع اند و بآن راه راست يافته. اين همچنانست كه بر عموم گفت «أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ» پس جاى ديگر تخصيص كرد و گفت «إِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ» يعنى انّما ينفع بالانذار من اتّبع الذّكر كما انّ القرآن هدى للنّاس على العموم و المتقون ينتفعون بالهدى. و به قال بعضهم «القرآن هدى للمتّقين و شفاء لما فى صدور المؤمنين، و وقر فى آذان المكذّبين و عمى لابصار الجاحدين، و حجّة بالغة على الكافرين فالمؤمن به مهتد و الكافر به محجوج.».

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ يعنى يؤمنون باللّه و ملائكته و كتبه و رسله و اليوم الآخر و الجنّة و النّار و لقاء اللَّه و الحياة بعد الموت و البعث فهذا غيب كلّه هر چه وراء ديوار است از تو غيب است خداى را ناديده مى‌دوست دارى و بيكتايى وى مى اقرار دهى ايمانست بغيب، مصطفى را ناديده مى استوار گيرى و برسالت و نبوت وى گواهى دهى ايمان است بغيب. حارث قيس از تابعين بود روزى ميگفت فرا عبد اللَّه مسعود كه يا اصحاب محمد نوشتان باد ديدار مصطفى و مجالست و صحبت وى كه يافتيد عبد اللَّه گفت انّ امر محمد كان نبيا لمن رآه و الّذى لا اله غيره ما آمن مؤمن افضل من ايمان بغيب. يعنى شما كه او را نديديد ايمان شما فاضلتر است كه ايمان بغيب است، ثمّ قرأ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ. برين تفسير باء كه متصل بغيب است باء حال گويند نه باء تعديه فكانّه قال الّذين يؤمنون بى وهم غائبون، لم يأتوا بعده، و يشهد لذلك ما روى ابن عباس قال قال النّبي صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم «ايّ الخلق اعجب ايمانا قالوا الملائكة. قال و كيف لا تؤمن الملائكة و هم يرون ما يرون، قالوا الانبياء قال و كيف لا يؤمن الانبياء و هم يرون الملائكة تنزيل عليهم؟ قالوا فمن هم يا رسول اللَّه؟ قال قوم يأتون من بعدكم يؤمنون بى و لم يرونى، و يصدّقوننى و لم يرونى.

و روى فى بعض الاخبار انّهم قالوا يا رسول اللَّه هل من قوم اعظم منّا اجرا آمنّا بك و اتّبعناك؟ فقال ما يمنعكم من ذلك و رسول اللَّه بين اظهر كم ياتيكم بالوحى من السّماء، بل قوم يأتون من بعدى يأتيهم كتاب بين لوحين فيؤمنون به و يعملون بما فيه، اولئك اعظم اجرا منكم

ابن جريج گفت: الّذين يؤمنون بالغيب يعنى بالوحى نظيره قوله وَ ما هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ اى على الوحى. و قوله عنده علم الغيب اى علم الوحى و قوله عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أي على وحيه و قيل معناه يؤمنون بالقدر.

شيخ الاسلام انصارى گفت: غيب بر سه گونه است: غيبى هم از چشم و هم از خرد، و غيبى از خرد نه از چشم، و غيبى از چشم نه از خرد. امّا آن يكى كه از چشم غيب است نه از خرد آخرت است سراى آن جهانى و فريشتگان روحانى، و جنيان از چشم پوشيده‌اند اما علم را حاصلند و در عقول معلوم. و آنچه از عقل غيب است نه از چشم لونها است و صوتها، چشم را و حس را حاصل‌اند و از عقول غيب. و او كه از عقل غيب است و از چشم امروز اللَّه تعالى است در دنيا از چشم و خرد هر دو غيب است. و فردا در آخرت از عقل غيب است، مؤمنان باين همه گرويده‌اند در تصديق خبر بنور تعريف. و قال الاصمعي سألتنى اعرابيّة عن الغيب، فقلت الجنة و النّار فقالت هيهات اشرف الغيب على الغيب اى اشرف اللّه على القلوب الغائبة، فآمنت به سرّا.

وَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ. و نماز بپاى ميدارند اين نماز فريضه است و اين اقامت نگه داشت وقت آنست. و هر چه در قرآن از اقامت است، اقيموا الصّلاة و اقاموا الصلاة و يقيمون الصلاة همه بپاى داشتن و نگه داشتن وقت اوّل است آن گه فرمان متوجه گردد و حجّت لازم، و خطاب واقع، و مصطفى صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم گفت: اول الوقت رضوان اللَّه و آخره عفو اللَّه.

اينست اختيار. شافعى گفت. رضاء اللَّه دوستتر دارم از عفو او. و رضا برتر از عفو است هر كس كه

رضا یافت عفو یافت، و نه هر کس که عفو یافت رضا یافت.
و بدانك از اركان دين پس از توحید هيچ ركن شريفتر از نماز نیست، در قرآن جایها ذكر توحید و ذكر نماز در يك نظام آورد، چنانك گفت لا إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِي. وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ لا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ، وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ، وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلاةَ.
و مصطفى صلي الله عليه وسلم گفت نماز عماد دين است
من تركها فقد هدم الدين.
و قال صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم العهد الّذى بيننا و بينهم الصلاة فمن تركها فقد كفر.
و عزّت قرآن تهدید میكند كسانی را كه در نماز تقصير كنند و حقوق آن فرو گذارند و گفت: فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلاة و اتّبعوا الشهوات فسوف يلقون غيّا

(ذكر صلاة (نماز)
و اندر قرآن هزار جای ذکر نماز است بامر و بخبر و بیان ثواب فعل آن، و نشان عقاب ترك آن بتعريض و تصريح از بهر تصحيح اعتقاد اهل ایمان را. و عاقل چون در وضع و شرع نماز تأمّل كند و چونی نهاد وی بداند، و حكمت ترتيب وى بشناسد، و مناسبت افعال و اقوال و اعمال و احوال نماز به بيند، يقين شود او را كه نماز سرمايه سعادت است و پيرايه شهادت. و بدانك هيچ عبادت مانند نماز نیست، و هر كه بگذارد دليل است كه وى را اندر دل نیاز نیست، و اندر جان با آفریدگار راز نیست. مصطفى گفت: لو يعلم المصلّى من يناجى ما التفت.

و در ابتداء اسلام مصطفى عليه السلام را اول بنماز شب فرمودند باين آيت كه يا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ هذه كناية عن النّائم كانّه يقول ايّها النّائم اللّيل كله قم فصلّ. مصطفى صلي الله عليه وسلم و یاران رضي الله تعالىٰ عنهم يك سال نماز شب گزاردند و كارى عظيم پيش گرفتند و رنجى بسيار بر خود نهادند تا پایهای ایشان آماس گرفت، و همه شب نماز میكردند هر چند كه واجب بریشان نیمه شب بود یا سه يك و يا دو سه يك بر تخيير، اما می‌ترسیدند كه ازيشان چيزى فائت شود از آن همه شب در نماز می‌بودند و البته نمی‌خفتند. چون يك سال بر آمد ناسخ اين آمد كه عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ. و اول نسخى در شريعت در ابتداء اسلام اين بود میگوید ما میدانیم كه شما طاقت ندارید كه تا آخر عمر همه شب نماز كنيد فَاقْرَؤُا ما تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ. اى صلّوا ما تيسّر من الصلاة آن چندان كه توانيد نماز كنيد بى تقديرى، قيل فى التفسير و لو قدر حلب شاة پس يك سال برين تخفيف بودند آن گه ناسخ اين آمد وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ و اين مجمل بود كس ندانست كه چندست مصطفى اين مجمل را مفسر كرد و گفت خمس صلوات فى اليوم و اللّيلة پس اين نماز پنجگانه همه دو ركعت بودند آن گه ديگر باره در نماز پيشين و ديگر شام و خفتن بيفزودند و نماز بامداد و نماز مسافر باصل خويش بگذاشتند اينست.

اختلاف احوال نماز در ابتداء اسلام.
و اندر خبر آمده است كه در ابتداء اسلام چون كسى اندر رسيدى و رسول اندر نماز بودى آن كس سلام گفتى رسول جواب دادى، پس عبد اللَّه مسعود غائب شد مدتى و در حال غيبت وى سخن گفتن در نماز منسوخ گشت. چون عبد اللَّه باز آمد رسول آن ساعت در نماز بود عبد اللَّه سلام گفت. رسول جواب نداد، عبد اللَّه غمگین گشت و متحير نشست. چون رسول خدا سلام نماز باز داد وى را گفت چه رسيد ترا يا عبد اللَّه؟ گفت فرياد همى خواهم از خشم خداى و رسول خداى رسول گفت چيست اين سخن؟ عبد اللَّه گفت سلام مرا جواب ندادى مصطفى صلي الله عليه وسلم گفت: انّ فى الصلاة لشغلا عن السلام
اندر نماز چندان مشغولى هست كه بسلام خلق نپردازم. پس معلوم گشت عبد اللَّه را كه سخن گفتن در نماز منسوخ شد. و بروايتى ديگر مصطفى عليه السّلام گفت: انّ صلوتنا هذه لا يصلح فيها شيء من كلام الناس، انّما هى قراءة و تسبيح و دعاء.

وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ رزق اينجا گفته‌اند كه نصابهاى زكاة است نصاب شتر و گاو و گوسپند و غله و خرما و انگور و مال تجارت و زر و سيم و صاع فطر و نفقه اينجا زكاة است پس آن گه صدقات خداوندان كفاف و ايثار درويشان بآن ملحق است. سدى گفت اين نفقه مرد است بر عيال و زيردستان خويش كه پيش از فرايض زكاة اين آيت فرود آمد، و حقيقت رزق آنست كه آدمى را ساختند تا بوى ارتفاق و انتفاع گيرد، چون طعام و لباس و مسكن از وجه حلال يا از وجه حرام همه رزق است، اللَّه اينهمه آفريده و به بنده رسانيده يكى را حلال روزى و بآن رستگار، يكى را حرام روزى و بآن گرفتار.
روى عن النبى صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم انّه قال انّ روح القدس نفث فى روعى انّ نفسا لن تموت حتى تستكمل رزقها، فاتقوا اللَّه و اجملوا فى الطّلب، خذوا ما حلّ و دعوا ما حرّم.
قومى گفتند رزق تمليك است و ممّا رزقناهم اى ملّكناهم و اين باطل است كه مرغان هوا و ددان صحرا را از اللَّه روزى ميرسد و ايشان را ملك نيست. و داود عليه السّلام اين دعا بسيار گفتى: يا رازق النّعاب فى عشّه و جابر العظم الكسير المهيض اى خداوندى كه بچّه مرغ را در آشيان روزى دهى گويند اين بچّه غراب را ميگويد و ذلك انّه يقال اذا تفقّأت عنه البيضه خرج ابيض كالشحمة فاذا راه الغراب انكره لبياضه فتركه، فيسوق اللَّه تعالى البق عليه فتقع عليه لزهومة ريحه فيلقطها و يعيش بها الى ان يحمّم ريشه.
و يسوّد، فيعاوده الغراب و يألفه و يلقّمه الحبّ.
وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ قول عبد اللَّه مسعود و روايت ضحاك از ابن عباس آنست كه اين آيت در شأن مؤمنان اهل كتاب فرو آمد. عبد اللَّه سلام و اصحاب وى كه بتورات و انجيل و زبور ايمان دادند و بپذيرفتند و بقرآن تمسّككردند.
كلبى و سدى و جماعت مفسّران گفتند مؤمنان اين امّت‌اند كه ايشان بهرچه از آسمان فرو آمد از كتب و صحف ايمان آوردند، ربّ العالمين ايشان را در آن بستود و گفت يؤمنون بما انزل اليك ميگروند ايشان بهر چه فرو آمد بر تو از قرآن. و جز از ان كه نه خود تنها قرآن بوى فرو آمد كه هر چه سنت مصطفى است تا جبريل بوى فرو نه آمد نگفت و ننهاد. و به قال تعالى وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى. و در خبر است، كه «نزل على جبريل فلقننى السنة كما لقننى القرآن.»
و درست است كه جهودان از مصطفى پرسيدند كه بهترين جاى كدامست و بدترين كدام؟ مصطفى صلي الله عليه وسلم گفت.
ما المسؤل باعلم من السائل حتى اسأل
جبريل از جبرئيل پرسيد و همين گفت: حتّى اسأل ربّ العزّة ثم نزل جبريل. فقال لقد دنوت من اللَّه عزّ و جلّ دنوّا ما دنوت مثله حتى كان بينى و بين اللَّه عزّ و جل سبعون الف حجاب من نور فسألته عن خير البقاع و شرها فقال «خير البقاع المساجد و شر البقاع الاسواق.»
مذهب اهل سنّت و جماعة آنست كه هر چه برين نسق بروايت ثقات از مصطفى درست شود كه اللَّه گفت يا جبريل گويد كه اللَّه گفت چنانك در خبر است: قسمت الصلاة بينى و بين عبدى نصفين،
جاى ديگر گفت اعددت لعبادى الصّالحين ما لا عين رأت،
جاى ديگر گفت أنا اغنى الشركاء عن الشرك حرّمت الظّلم على نفسى الصّوم لى و انا اجزى به انا عند ظنّ عبدى بى.
هر چه از اين نمط آيد حكم آن حكم كتب منزل است، نامخلوق و نامجعول، هر كه آن را مخلوق گويد يا لفظ و حروف آن مخلوق گويد ضالّ است و ملحد، و حقّ را مكابر.
وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يعنى تورية موسى و انجيل عيسى و زبور داود و صحف شيث و ادريس و ابراهيم.
و فى حديث ابى ذر عن رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم قال نزلت على ابراهيم عشر صحائف و على موسى قبل التورية عشر صحائف.
و روى انّه قال انزل على شيث خمسين صحيفة و انزل على اخنوخ و هو ادريس ثلثين صحيفة و انزل على ابراهيم عشر صحائف و على موسى قبل التورية عشر صحائف.
وَ بِالْآخِرَةِ يعنى و بالنشأة الآخرة، و قيل بالدّار الآخرة. سمّيت آخرة لتأخرها عن الدنيا، و قيل لتأخرها عن اعين الخلق.

هُمْ يُوقِنُونَ اليقين ضرب من العلم، يحصل بعد النّظر و الاستدلال. و بعد ارتفاع الشّك، و لذلك لا يوصف به البارئ جلّ جلاله. ربّ العالمين درين آيت و در صدر سوره لقمان نماز و زكاة و ايمان برستاخيز بی‌گمان در يك نظام كرد قراين يكديگر، از بهر آن كه آن قوم به رستاخيز يقين نبودند ميگرويدند گرويدنی گمان آميغ ميگفتند ما ندری ما الساعة؟ ان نظنّ الّا ظنّاً و ما نحن بمستيقنين گفتند ما ندانيم كه اين رستاخيز چيست و حال آن چونست، ظن می‌بريم و بيقين نميدانيم. اللّه تعالی بی گمان برين شرط كرد و با نماز و زكاة قرينه كرد.

اهل معانی و خداوندان تحقيق گفتند بناء ترتيب اين هر دو آيت بر تقسيم ايمانست از بهر آنك ايمان دو قسم است

- اول شناختن راه دين و اسباب روش در آن بشناختن و طلب وسيلت حق كردن و هو المشار اليه بقوله تعالی ادْعُ إِلى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ و بقوله وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ.
- قسم ديگر از خود برخاستن است، و در راه دين برفتن، و رسيدن را بكوشيدن و هو المشار اليه بقوله وَ جاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ و بقوله هذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ.

قسم اول صفت آن مؤمنان است كه در آيت اوّل ذكر ايشان رفت يعنی كه بشهادت زبان و عبادت اركان راه دين بشناختند و طلب وسيلت كردند.

قسم دوم صفت ايشانست كه در آيت دوم وصف الحال ايمان ايشان كرد كه حقايق آيات تنزيل بدانستند، و ذوق آن بيافتند تا در روش آمدند و بمقصد رسيدند. همانست كه رب العالمين در وصف ايشان گفت وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ و جايی ديگر گفت فَهُوَ عَلى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ. كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ. همانست كه ايشان را وعده كرامت و ثواب داد گفت «وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً».

ثمّ قال تعالی أُولئِكَ عَلى هُدىً مِنْ رَبِّهِمْ ای صواب و حق و حجّة است.

وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ای الباقون فی النّعيم المقيم، ادركوا ما طلبوا، و نجوا من شرّ ما منه هربوا.

فلح و فلاح كنايت است از بقا و بيرون آمدن، و بكامه رسيدن، و پاينده ماندن، ميگويد ايشان كه باين صفت‌اند براست راهی‌اند، و بر روشنايی، و آن صنف اول‌اند كه از ايمان در قسم اول اند وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ صنف ثانی اند كه پيروز آمدند و از هر چه ميترسيدند ايمن گشتند، و بناز و نعيم جاويدان رسيدند.

اين خطبه كتاب است و آفرين بر گرويدگان، و صفت ايمان ايشان، و خبر دادن از سرانجام كار ايشان در آن جهان.

النوبة الثالثة

«الم» التّخاطب بالحروف المفردة سنّة الاحباب فی سنن المحارب فهو سرّ الحبيب مع الحبيب، بحيث لا يطّلع عليه الرّقيب.

بين المحبّين سر ليس يفشيه — قول و لا قلم للخلق يحكيه
زان گونه پيامها كه او پنهان داد — يك ذرّه بصد هزار جان نتوان داد

در صحيفه دوستی نقش خطّی است كه جز عاشقان ترجمه آن نخوانند، در خلوت خانه دوستی ميان دوستان رازی است كه جز عارفان دندنه آن ندانند، در نگارخانه دوستی رنگی است از بی‌رنگی كه جز والهان از بی چشمی نه بينند:

جمال چهره جانان اگر خواهی كه بينی تو — دو چشم سرت نابينا و چشم عقل بينا كن

تا با موسی هزاران كلمه بهزاران لغت برفت با محمد صلّی اللّه عليه و آله و سلّم در خلوت او ادنی بر بساط انبساط اين راز برفت. كه الف قلت لها قفی فقالت قاف آن هزاران كلمه با موسی عليه السلام برفت و حجاب در ميان، و اين راز با محمّد می‌برفت در وقت عيان. موسی سخن شنيد گوينده نديد، محمّد صلّی اللّه عليه و آله و سلّم راز شنيد و در راز دار مينگريد. موسی بطلب نازيد كه در طلب بود، محمد بدوست نازيد كه در حضرت بود. موسی لذّت مشاهدت نيافته بود ذوق آن ندانسته بود، از سمع و

ذکر فراتر نشده بود، همه روح وی در شنیدن بود از آن با وی فراوان گفت، باز محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از حدّ سمع بنقطه جمع رفته بود، غیرت مذکور او را با ذکر نگذاشته بود، موج نور او را از مهر بر گذاشته بود، تا ذکر در سر مذکور شد و مهر در سر نور، جان در سر عیان شد، و عیان از بیان دور، پس دل که در قبضه نازد غرقه عیان خبر را چکند؟ جان که در کنف آساید با ذکر فراوان چه پردازد؟

کسی کورا عیان باید خبر پیشش و بال آید   چو سازد باعیان خلوت کجا دل در حبر بندد

گفته‌اند الم نواختی است بزبان اشارت که با مهتر عالم رفت، یعنی افرد سرّك لی، و لیّن جوارحك لخدمتی، و اقم معی یمحور سومك تقرب منّی، ای سیّد از پرده واسطه جبریل یك زمان در گذر تا صفت عشق نقاب تعزّز فرو گشاید و آن عجائب الذخائر و درر الغیب که ترا ساخته است با تو نماید.

جبرئیل آنجا گرت زحمت کند خونش بریز   خون بهای جبرئیل از گنج رحمت باز ده

ای مهمتر، یك قدم از خاك بیرون نه تا چون عیان بار دهد ساخته باشی و از اغیار پرداخته، ای مهتر، آنچه آن جوانمردان بسیصد و نه سال در خواب نوش کردند تو در یك نفس در بیداری نوش کن که خانه خالی است و دوست تراست.

شب هست و شراب هست و عاشق   برخیز و بیا بتا که امشب شب ماست تنهاست

و گفته‌اند الف اشارت که أنا، لام لی، میم منی أنا منم که خداوندم، رهی را مهر پیوندم، نور نام و نور پیغامم دلها را روح و ریحانم، جانها را انس و آرامم.

لی هر چه بود و هست و خواهد بود همه ملك و ملك من، محکوم تکلیف و مقهور تصریف من. غالب در ان امر من، نافذ در آن مشیّت من، بود آن بداشت من، حفظ آن بعون من. منّی هر چه آمد از قدرت من آمد، هر چه رفت از علم من رفت، هر چه بود از حکم من بود. این تنبیه است بندگان را که شما عقل و دانش خویش معزول کنید تا برخورید. کار با من گذارید تا بهره برید، خدمت صافی دارید تا بار یابید، حرمت رفیق گیرید تا پیشگاه را بشائید، بر مرکب مهر نشینید تا زود بحضرت رسید، همّت یگانه دارید تا اول دیده در دوست بینید.

پیر طریقت و جمال اهل حقیقت شیخ الاسلام انصاری سخنی نغز گفته در کشف اسرار الف و پرده غموض از آن برگرفته. گفت: «الف امام حروف است، در میان حروف معروف است، الف بدیگر حروف پیوند ندارد، دیگر حروف بالف پیوند دارد الف از همه حروف بی‌نیاز است، همه حروف را بالف نیاز است. الف راست است، اول یکی و آخر یکی، یك رنگ، و سخنها رنگارنگ. الف علت شناخت از راستی علت نپذیرفت، تا آنجا که او جای گرفت هیچ حرف جای نگرفت. مقام هر حرفی در لوح پیداست، در حقیقت جمع در نظاره جداست. در هر مقامی از مقامات یکی نازل، همه یکی‌اند دوگانگی باطل.»

و گفته‌اند هر حرفی چراغی است از نور اعظم افروخته، آفتابی است از مشرق حقیقت طالع گشته، و بآسمان غیرت ترقی گرفته، هر چه صفات خلق است و کدورات بشر حجاب آن نور است و تا حجاب برجاست یافتن آن را طمع داشتن خطا است.

عروس حضرت قرآن نقاب آن گه براندازد   که دار الملك ایمان را مجرّد یابد از غوغا

ذٰلِكَ الْكِتابُ گفته‌اند این کتاب اشارت است بآنك اللَّه تعالی بر خود نبشت از بهر امّت محمد (ع) که انّ رحمتی سبقت غضبی

و ذلك فی قوله عزّ و جلّ کتب ربکم علی نفسه الرحمة. و گفته‌اند اشارت بآن است که اللَّه بر دل مؤمنان نبشت از ایمان و معرفت و ذلك قوله «كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ» چنانستی که اللَّه گفت بنده من؟ نقش ایمان در دلت من نبشتم، عطر دوستی من سرشتم، فردوس از بهر تو من نگاشتم، دلت بنور معرفت من

آراستم، شمع وصل من افروختم، مهر مهر بر آن دل من نهادم، رقم عشق در ضمیرت من زدم، كتب فی قلوبهم الایمان لوح نبشتم لكن همه وصف تو نبشتم، دلت نبشتم همه وصف خود نبشتم، وصف تو كه در لوح نبشتم بجبرئیل ننمودم، وصف خود كه در دلت نبشتم بدشمن كی نمایم، در لوح نبشتم جفا و وفاء تو، در دلت نبشتم ثنا و و معرفت. نبشته تو از آنچه نبشتم بنگشت، نبشته خود از آنچه نبشتم كی بگردد؟ موسی تخته از كوه كند، چون بر وی تورية نبشتم زبرجد گشت، دل عارف از سنگ جفوت بود چون بر وی نام خود نبشتم دفتر عزّت گشت.

هُدیً لِلْمُتَّقِینَ جای دیگر گفت: هُوَ لِلَّذِینَ آمَنُوا هُدیً وَ شِفاءٌ، گفت این قرآن متقیان را هدی است، مؤمنانرا شفاست، آشنایی را سبب است، روشنایی را مدد است، كلید گوشها، آینه چشمها، چراغ دلها، شفاء دردها، نور دیده آشنایان، بهار جان دوستان، موعظت خائفان، رحمت مؤمنان. قرآنی كه سناء آلهیّت مطلع قدم اوست، نامه كه به تیسیر ربوبیّت تنزّل اوست، كتابی كه عزّة احدیّت بحكم غیرت حافظ و حارس اوست، در سرای حكم موجود و در پرده حفظ حق محفوظ، یقول اللَّه عزّ و جلّ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ.

چون دانی كه قرآن متّقیان را هدی است پس نسب تقوی درست كن تا ترا در پرده عصمت خویش گیرد میگوید جلّ جلاله إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ. فردا برستاخیز همه نسبها بریده شود مگر نسب تقوی. هر كه امروز بپناه تقوی شود فردا بجوار مولی رسد. خبر چنین است كه «یحشر النّاس یوم القیمة ثمّ یقول اللَّه عزّ و جلّ لهم طالما كنتم تكلّمون و انا ساكت فاسكتوا الیوم حتّی اتكلّم، انّی رفعت نسبا و ابیتم الّا انسابكم، قلت انّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ و ابیتم انتم، فقلتم فلان بن فلان فرفعتم انسابكم و وضعتم نسبی فالیوم ارفع نسبی و وضعت انسابكم، سیعلم اهل الجمع من اصحاب الكرم و این المتّقون.».

عمر خطاب كعب الاحبار را گفت كه از تقوی با من سخنی گوی. گفت یا عمر بخارستان هیچ بار گذر كردی؟ گفت كردم. گفتا چه كردی و چون رفتی در آن خارستان؟ گفتا متشمّر فراهم آمدم و جامه با خود گرفتم و خویشتن را از خار بپرهیزیدم گفت یا عمر آنست تقوی و فی معناه انشدوا:

خلّ الذّنوب صغیرها و كبیرها فهی التقی   كن مثل ماش فوق ارض الشوك یحذر ما یری

لا تحقرنّ صغیرة انّ الجبال من الحصی آن گه صفت متّقیان و حلیت ایشان در گرفت گفت: الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ خدای را نادیده دوست دارند و بیگانگی وی اقرار دهند و بیكتایی وی در ذات و صفات بگروند و پیغامبر وی را نادیده استوار گیرند و رسالت وی قبول كنند و براه سنّت وی راست روند و پس از پانصد سال سیاهی بر سپیدی بینند بجان و دل قبول كنند. و پیغام كه گزارد و خبر كه داد از عالم ملكوت و سدره منتهی و جنّات مأوی و عرش مولی و عاقبت این دنیا، بدرستی آن گواهی دهند. و بهمه بگروند. ایشانند كه مصطفی (ع) ایشان را برادران خواند و گفت: واشوقاه الی لقاء اخوانی!

وَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ نماز كنند كه گویی در اللَّه می‌نگرند و با وی راز میكنند، تصدیقا

لقوله علیه السّلام: اعبد اللَّه كانّك تراه فان لم تكن تراه فانّه یراك

و قال صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم «انّ العبد و اقام فی الصّلاة فانّما هی بین عینی الرّحمن جلّ و عزّ، فاذا التفت یقول اللَّه عزّ و جل: ابن آدم الی من تلتفت الی خیر لك منّی تلتفت ابن آدم، اقبل علیّ فانا خیر لك ممّن تلتفت الیه.»

كوش تا آن ساعة كه بنماز در آیی اندیشه با نماز داری و دل با راز پردازی و بادب باشی و دل از نعمت برگردانی و قدر راز ولی نعمت بدانی، كه دون همت و مختصر كسی باشد كه راز ولی نعمت یافت و دل بنعمت مشغول داشت.

وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ در صفت متقیان بیفروزد گفت نواختی كه برایشان نهادیم و نعمتی كه ایشان را دادیم بشكر آن نعمت قیام كنند، بفرمان شرع درویشان را نوازند و با ایشان مواساة كنند، و نایبان حق دانند در فراگرفتن صدقات، و این خود راه عموم مسلمانانست كه فریضه گزارند یا اندكی به تبرّع بیفزایند. امّا راه اهل حقیقت درین باب دیگرست كه ایشان هر چه دارند بذل كنند و نیز خود را مقصّر دانند. یكی پیش شبلی آمد گفت در دویست درم چند زكاة واجب شود؟ گفت از آن خود میرسی یا از آن من؟ گفت تا این غایت ندانستم كه زكاة من دیگرست و زكاة شما دیگر؟

این را بیان کن. گفت اگر تو دهی پنج درم واجب شود و اگر من دهم جمله دویست درم و پنج درم شکرانه بر سر عامه امت که فریضه زکاة گزارند. حاصل کار ایشان آنست که گویند بار خدایا بآنچه دادیم از ما راضی و خشنود هستی و اهل خصوص که جمله مال بذل کنند ثمره عمل ایشان آنست که اللّٰه گوید بنده من بآنچه کردی از من راضی و خشنود هستی و شتّان ما بینهما وصف الحال صدیق اکبر گواهی میدهند که چنین است پس از آنکه جمله مال خویش بذل کرد روزی بیامد بحضرت نبوّت گلیمی سپید در پوشیده و خلالی از خرما پیش گلیم بیرون زده، قال فنزل جبریل و قال یا محمد انّ اللّٰه یقرئك السّلام و یقول ما لابی بکر فی عبائه قد خلّها بخلال؟ فقال یا جبریل انفق علیه ماله قبل الفتح. قال فانّ اللّٰه عزّ و جلّ یقول اقرئه السّلام و قل له انّ اللّٰه عزّ و جلّ یقول أ راض انت عنّی فی فقرك هذا ام ساخط؟ فقال أسخط علی ربّی؟ انا عن ربی راض.

و گفته‌اند قوام بنده و استقامت احوال وی بسه چیز است یکی دل، دیگر تن و دیگر مال. تا ایمان بغیب ندهد دل وی در راه دین مستقیم نشود و روشنایی آشنایی در وی پدید نیاید، و تا فرایض نماز نگزارد سلامت و استقامت تن وی بر دوام راست نشود، و تا زکاة از مال جدا نکند آن مال با وی قرار نگیرد.

وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ. این آیت هم صفت متقیان است و اثبات ایمان ایشان بقرآن و غیر آن هر چه فرو آمد از آسمان از پیغام و نشان بزبان پیغامبران، رب العالمین ایشان را در آن بستود و به پسندید و ایمان ایشان قبول کرد، و هر شرفی و کرامتی که امّتان گذشته را بود اینان را داد و بر آن بیفزود و هر گران باری و سختی که بریشان بود ازینان فرو نهاد. ایشان را روزگار عمل درازتر بود و این امت را ثواب طاعت بیشتر، ایشان را نوبت وقتی بود و عقوبت ساعتی، و گناهان این امت را مجال نوبت تا وقت نزع و عقوبت در مشیت. و انگه ربّ العالمین منت نهاد بر مصطفی (ع) و گفت «و ما کنت بجانب الطور اذ نادینا»

ای مهتر تو آنجا نبودی حاضر بر آن گوشه طور که ما با موسی سخن تو گفتیم و سخن امّت تو؟

موسی گفت بار خدایا من در تورية ذکر امّتی میخوانم سخت آراسته و پیراسته و پسندیده، سیرتها نیکو دارند و سریرتها آبادان، که اندایشان؟ فقال اللّٰه تعالی فتلك امّة محمد. موسی مشتاق این امت شد گفت بار خدایا روی آن دارد که ایشان را با من نمایی؟ گفت نه که ایشان را وقت بیرون آمدن نیست. اگر خواهی آواز ایشان بگوش تو رسانم. پس اللّٰه بخودی خود ندا در عالم داد که «یا امّة احمد»

هر چه تا قیام الساعة امّت وی خواهند بود همه گفتند لبّیك ربّنا و سعدیك چون ایشان را برخوانده بود بی تحفه بازنگردانید، گفت: اعطیتکم قبل ان تسألونی و غفرت لکم قبل ان تستغفرونی.

عجب نیست که موسی کلیم ص پس از آنك در وجود آمده بود و شرف نبوّت و رسالت یافته و مناجات حق را بپایان کوه طور شده اللّٰه او را بندا برخواند. عجبتر اینست که قومی بیچارگان و مشتی آلودگان ناآفریده هنوز در کتم عدم بعلم اللّٰه موجود، ایشان را بندا میخواند و ببندگی می‌نوازد.

وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ و برستاخیز و احوال غیبی چنان بی گمان باشند که حارثه آن گه که مصطفی پرسید از وی که:کیف اصبحت یا حارثه؟ قال اصبحت مؤمنا باللّٰه حقّا و کانّی باهل الجنّة یتزاورون و کانّی باهل النار یتعاوون کأنّی انظر الی عرش ربّی بارزا مصطفی ص او را گفت عرفت فالزم. هذا عامر بن عبد القیس یقول لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا.

أُولئِكَ عَلى هُدىً مِنْ رَبِّهِمْ. اینت پیروزی بزرگوار و مدح بسزا، اینت دولت بی‌نهایت و کرامت بی‌غایت، در فراست بریشان گشاده و نظر عنایت بدل ایشان روان داشته، و چراغ هدی در دل ایشان افروخته تا آنچه دیگران را غیب است ایشان را آشکارا، و آنچه دیگران را خبر است ایشان را عیان، انس مالك در پیش عثمان عفان شد قال و کنت رأیت فی الطّریق امرأة فامّلت محاسنها فقال عثمان یدخل علیّ احدکم و آثار الزّناء ظاهرة علی عینیه فقلت اوحی بعد رسول اللّٰه فقال لا و لکن تبصرة و برهان و فراسة صادقة. و قد قال صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بور اللّٰه

پیری را پرسیدند که این فراسة چیست؟ جواب داد که ارواح تتقلّب بالملکوت فتشرف علی معانی الغیوب، فتنطق عن اسرار الحق نطق مشاهدة لا نطق ظن و حسبان. و في معناه انشدوا.

فدیت رجالا فی الغیوب نزول و اسرارهم فیما هناك تجول
یرومون بالاسرار فی الغیب مشهدا من الحقّ ما للنّاس منه سبیل

فیلقون روح القدس فی سرّ سرّهم و یبقون فی معنی لدیه نزول
رجال لهم فی الغیب قرب و محضر و انفسهم تحت الوجود قتیل

سری سقطی استاد جنید بود رحمهما اللّٰه، روزی فرا جنید گفت که مردمان را سخن گوی و ایشان را پند ده که ترا وقت است که سخن گویی جنید گفت خود را باین مثابت نمیدانستم و استحقاق آن در خود نمیدیدم آخر شبی مصطفی را بخواب دیدم و کان لیلة جمعة فقال لی تكلّم علی النّاس مصطفی وی را گفت که سخن گوی مردمان را جنید گفت من همان شب برخاستم پیش از صبح و بدر سرای سری رفتم فدققت علیه الباب فقال السری لم تصدّقنا حتّی قیل لك. روز دیگر بجامع بنشست و خبر در شهر افتاد که جنید سخن میگوید. غلامی نصرانی بیامد متنكّروا گفت یا شیخ ما معنی قول رسول اللّٰه اتّقوا فراسة المؤمن فانّه ینظر بنور اللّٰه؟
فاطرق الجنید ثم رفع الیه رأسه فقال أسلم فقد حان وقت اسلامك. فاسلم الغلام. نگر تا اعتراض نیاری بر احوال ایشان و منكر نشوی فراسة ایشان را كه این گوهر آدمی بر مثال آئینه ایست زنگ گرفته تا آن زنگ بر روی دارد هیچ صورت در وی پدید نیاید چون صیقل دادی همه صورتها در آن پیدا شود، این دل بنده مؤمن تا كدورات معصیت بر آنست هیچ چیز در آن پیدا نشود از اسرار ملكوت، چون زنگ معاصی از آن باز شود اسرار ملكوت و احوال غیبی در آن نمودن گیرد، این خود مكاشفه دلست، و چنانك دل را مكاشفه است جان را معاینه است. مكاشفه برخاستن عوایق است میان دل و میان حق، و معاینه‌هام دیداریست تا با دلست هنوز با خبرست چون بجان رسید بعیان رسید.
عالم طریقت و پیشوای اهل حقیقت شیخ الاسلام انصاری قدّس اللّٰه روحه بر زبان كشف این رمز برون داده و مهر غیرت از آن برگرفته، گفت «روز اول در عهد ازل قصّه رفت میان جان و دل، نه آدم و حوا بود نه آب و گل، حق بود حاضر و حقیقت حاصل، و كنّا لحكمهم شاهدین. قصه كه كس نشنید بآن شگفتی، دل سایل بود و جان مفتی، دل را واسطه در میان بود و جان را خبر عیان بود هزار مسئله پرسید دل از جان همه متلاشی، در یك حرف جان همه را جواب داد. در یك طرف نه دل از سؤال سیر آمد نه جان از جواب نه سؤال از عمل بود نه جواب از ثواب، هر چه دل از خبر پرسید جان از عیان جواب داد تا دل باعیان بازگشت و خبر فرا آب داد. گر طاقت نیوشیدن داری مینیوش و گرنه به انكار مشتاب و خاموش، دل از جان پرسید كه وفا چیست؟ و فنا چیست؟ و بقا چیست؟ جان جواب داد كه وفا عهد دوستی را میان در بستن است و فنا از خودی خود برستن است و بقا بحقیقت حق پیوستن است. دل از جان پرسید كه بیگانه كیست؟ و مزدور كیست؟ و آشنا كیست؟
جان جواب داد كه بیگانه رانده است، و مزدور بر راه مانده، و آشنا خوانده. دل از جان پرسید كه عیان چیست؟ و مهر چیست؟ و ناز چیست؟ جان جواب داد كه عیان رستاخیز است و مهر آتش خون آمیز است، ناز نیاز را دست آویز است. دل گفت بیفزای، جان جواب داد كه عیان با بیان بدساز است، و مهر با غیرت انباز است، و آنجا كه ناز است قصّه درازست. دل گفت بیفزای، جان جواب داد كه عیان شرح نپذیرد، و مهر خفته را براز گیرد، و نازنده بدوست هرگز نمیرد. دل از جان پرسید كه كس بخود باین روز رسید؟
جان جواب داد كه من این از حق پرسیدم حق گفت یافت من بعنایت است، و پنداشتن كه بخود بمن توان رسید جنایت است. دل گفت دستوری هست یك نظر، كه بماندم از ترجمان و خبر؟ جان جواب داد كه ایدر خفته را آب رود و انگشت در گوش آواز كوثر شنود؟ این قصّه میان جان و دل منقطع شد، حق سخن در گرفت و جان و دل مستمع شد قصه میرفت تا سخن عالی شد و مكان از نیوشنده خالی شد، اكنون نه دل از ناز می‌بیاساید نه جان از لطف. دل در قبضه كرم است و جان در كنف حرم، نه از دل نشان پیدا نه از جان اثر، در هست نیست كر مست و در عیان خبر، سرتاسر قصّه توحید همین است، كنت له سمعا یسمع له. گواهی بداد كه چنین است».
http://www.sufism.ir/books/download/farsi/meybodi/kashfol-asrar-kamel.pdf

Complete Tafsir is available at this website

http://www.sufism.ir/books/download/farsi/meybodi/kashfol-asrar-kamel.pdf (pdf)

http://www.sufism.ir/MysticalBooks%2892%29.php (word)

تفسير كشف الاسرار و عدة الابرار معروف بتفسير خواجه عبدالله انصاري

تاليف رشيدالدين الميبدوي (520 هجري)

2 Albaqarah kashaful asrar wa uddatulabrar by

Rasheedudin Al-Meybodi (520 Hijri)

http://www.sufism.ir/books/download/farsi/meybodi/kashfol-asrar-kamel.pdf (pdf)

http://www.sufism.ir/MysticalBooks%2892%29.php (word)

2- سورة البقره

تفسير كشف الاسرار و عدة الابرار معروف بتفسير خواجه عبدالله انصاريد

تاليف رشيدالدين الميبدوي (520 هجري)

2 Surah Albaqarah Tafsir Kashafulasraar wa Uddatulabraar

by

Rasheedudin Al-Meybodi (520 Hijri),

http://www.sufism.ir/books/download/farsi/meybodi/kashfol-asrar-kamel.pdf

Prepared and presented by Muhammad Umar Chand